

The Position of Prescriptive Approaches in Political Sociology

Hadi Jalali Asl¹
Nooruddin Shariatmadar Jazayeri²

1. Doctor, Political Science, Baqir al-Olum University, Qom, Iran (Corresponding Author);
hja1366@yahoo.com

2. Professor, Seminary, Qom, Iran; shariat1327@gmail.com

Received: 16 July 2018; **Revised:** 15 July 2019; **Accepted:** 16 July 2019

Abstract

The present study examines the place of prescriptive issues in political sociology by examining political sociology with a historical priori approach and a normative perspective. The results of this descriptive-analytical study indicate that: If we take an analytical and a priori approach to political sociology, prescriptive aspects need to be examined along with the descriptive aspects of political sociology, and elimination of the normative approach from existing political sociology, given the realized positivist principles, rather than the substantive basis, the prescriptive aspect is out of the scope of political sociology; Because the basis of differentiation of this science is based on subject, not the methodology. Therefore, different methods do not alter the nature of this field. Recognizing the place of prescription aspects in political sociology makes quoting an important method in political sociology with an Islamic approach. It also removes an important defect in the division of political science trends and, given the emphasis on the importance of the subject, it provides the basis for development of political jurisprudence.

Keywords: Prescriptive Approach, Descriptive Approach, Political Sociology.

جایگاه رویکرد تجویزی در جامعه‌شناسی سیاسی

هادی جلالی اصل^۱

نورالدین شریعتمدان جزایری^۲

۱. دکتری علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، قم، ایران و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه (نویسنده مسئول):
hja1366@yahoo.com

۲. استاد سطوح عالی حوزه علمیه، قم، ایران: shariat1327@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۲۵؛ تاریخ اصلاح: ۱۳۹۸/۰۴/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۲۵

چکیده

پژوهش حاضر با بررسی جامعه‌شناسی سیاسی با نگاهی پسینی و تاریخی، با نگاهی پیشینی و هنجاری، به مطالعه جایگاه مسائل تجویزی در جامعه‌شناسی سیاسی پرداخته است. نتایج این پژوهش که به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام شد، حاکی از آن است که چنانچه با نگاهی تحلیلی و رویکردی پیشینی به جامعه‌شناسی سیاسی بنگریم، لازم است وجوه تجویزی نیز در کنار وجوه توصیفی در جامعه‌شناسی سیاسی مورد بررسی قرار گیرند و حذف رویکرد هنجاری از جامعه‌شناسی سیاسی موجود، با توجه به مبانی پوزیتیویستی تحقق یافته، نه اینکه از نظر مبنایی، وجوه تجویزی، خارج از موضوعات مرتبط با جامعه‌شناسی سیاسی باشند. چرا که مبنای تمایز این علم، براساس موضوع است نه روش. بنابراین، روش‌های مختلف باعث تغییر ماهیت این رشته نمی‌شود. بازناسی جایگاه وجوه تجویزی در جامعه‌شناسی سیاسی باعث می‌شود نقل به عنوان مهمترین روش در جامعه‌شناسی سیاسی با رویکردی اسلامی، جایگاه خود را بیابد. همچنین این موضوع نقضی مهم در تقسیم‌بندی گرایش‌های علوم سیاسی را برطرف کرده و با توجه به برجسته کردن اهمیت موضوع‌شناسی، زمینه را برای پیشرفت فقه سیاسی فراهم می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: رویکرد تجویزی، رویکرد توصیفی، جامعه‌شناسی سیاسی.

مقدمه

شناخت یک علم می‌تواند با دو رویکرد مورد مطالعه قرار بگیرد، رویکرد تاریخی-جامعه‌شناختی یا رویکرد پسینی و رویکرد تحلیلی-منطقی یا رویکرد پیشینی. در رویکرد پسینی پیش از تجربه خارجی، تأملی در ماهیت علم نداریم و در واقعیتی موجود به نام تاریخ علم و جامعه علمی غور کرده و علم را می‌شناسیم. در این رویکرد نگاه، توصیفی^۱ است نه تجویزی^۲. یعنی علم آنگونه که هست، مورد بررسی قرار می‌گیرد، نه آنگونه که باید باشد. اما در رویکرد تحلیلی-منطقی یا پیشینی، نگاه، هنجاری و آسیب‌شناسانه است. در این نگاه، علم آنگونه تبیین، تفسیر و تجویز می‌شود که باید باشد (نبوی، ۱۳۹۰: ص ۴).

در رابطه با جامعه‌شناسی سیاسی نیز ضروری است که با نگاهی منطقی، تحلیلی و تجویزی به این علم بنگریم و نگاه‌مان محدود به نگاه پسینی و تاریخی نباشد. چرا که جامعه‌شناسی سیاسی موجود مثل هر علم دیگر براساس یک مجموعه اصول موضوعه و مبادی خاص، شکل گرفته است (رک: پارسانیا، ۱۳۸۸: ص ۳۹). برای بررسی جامعه‌شناسی سیاسی با نگاهی هنجاری و پیشینی، نیازمند بازبینی در سطح پارادایمی هستیم. پارادایم علم، به لحاظ مفهومی مجموعه پیش‌فرض‌های فلسفی علم است که هویت نظری و عملیاتی علم، براساس این پیش‌فرض‌ها تعیین می‌شود (ایمان، ۱۳۹۱: ص ۴۳-۵۲).

یکی از مبانی پارادایمی هر علمی مشخص کردن موضوع و سنخ مسائل یک علم است و از این میان پاسخ به این سوال که آیا گزاره‌های مورد بررسی این علم، گزاره‌های توصیفی هستند یا تجویزی یا هر دو، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

رویکرد هنجاری به طور گسترده می‌تواند کلیه نظریه‌پردازی‌های سیاسی را که بر خلاف رویکرد توصیفی، به جای «چیزی که هست» با «چیزی که باید باشد» سروکار دارند را شامل شود

1. Descriptive.

2. Normative.

(رک: مارش و استوکر، ۱۳۸۸: ص ۴۹؛ اسپریگنز، ۱۳۸۹: ص ۲۱-۲۴؛ منوچهری، ۱۳۹۰، ص ۱۴۵).

تعیین سنخ موضوعات جامعه‌شناسی سیاسی موجب می‌شود تعداد بسیار زیادی از مسائل وارد حیطه رشته‌ای علمی شوند یا از آن خارج شوند. با توجه به نگاهی که به سنخ گزاره‌های یک علم وجود دارد، برخی روش‌ها در بررسی برخی مسائل علم، کنار گذاشته می‌شوند و روش‌هایی که به صورت سنتی در علمی خاص مورد استفاده قرار نمی‌گرفته‌اند، مورد نیاز واقع شوند. به همین دلیل چنانچه جامعه‌شناسی سیاسی تنها مشتمل بر مسائل توصیفی باشد، استفاده از روش نقلی در بررسی مسائل آن علم، در حاشیه خواهد بود و بیشتر روش‌های تجربی مورد استفاده قرار خواهد گرفت و در نتیجه بسیاری از ظرفیت‌های نقل دینی در حیطه جامعه‌شناسی سیاسی اسلامی مغفول خواهد ماند. اما چنانچه مشتمل بر مسائل تجویزی نیز باشد، روش نقلی، مجال حضور بیشتری می‌یابد. بنابراین، با توجه به اینکه نقل، مهمترین روش در جامعه‌شناسی سیاسی با رویکردی اسلامی است و می‌توان گفت بیشترین مزیت استفاده از نقل، در گزاره‌های تجربی است، که قابل آزمایش تجربی نیستند، تعیین جایگاه رویکرد تجویزی در جامعه‌شناسی سیاسی ضروری است.

همچنین عدم توجه به وجوه تجویزی در جامعه‌شناسی سیاسی و تجمیع وجوه تجویزی در دو رشته فقه سیاسی و فلسفه سیاسی علاوه بر مغایرت آن با مبانی معرفت‌شناختی اسلامی، تقسیم‌بندی گرایش‌ها در علوم سیاسی را نیز دچار اختلال می‌کند، چرا که وحدت معیار تقسیم امری لازم است در حالی که تقسیم رشته‌هایی همچون روابط بین الملل و جامعه‌شناسی سیاسی و اندیشه سیاسی براساس موضوع و تقسیم رشته‌هایی همچون فقه سیاسی و فلسفه سیاسی براساس روش است.

از طرفی با توجه به اهمیت والای موضوع‌شناسی در مسائل فقهی مخصوصاً در موضوعات جدید، تجمیع مباحث فقهی در فقه سیاسی منجر به ضعف فقیه سیاسی در موضوع‌شناسی در گرایش‌ها مختلف علوم سیاسی می‌گردد. در این مقاله پس از بررسی جامعه‌شناسی سیاسی با نگاهی پسینی و تاریخی، با نگاهی پیشینی و هنجاری، به بررسی جایگاه مسائل تجویزی در جامعه‌شناسی سیاسی می‌پردازیم.

جامعه‌شناسی سیاسی با نگاهی پسینی و جایگاه رویکرد تجویزی در آن

به رغم پیشینه دیرینه بینش جامعه‌شناسی سیاسی در فلسفه سیاسی قدیم (رک: بشیریه، ۱۳۷۸: ص ۱۷)، ریشه جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان شاخه‌ای از دانش‌های سیاسی امروزی را باید در تحولات فکری قرن نوزدهم یافت. در آن قرن کاربرد روش‌های علوم طبیعی در علوم اجتماعی در قالب مکتب اثبات، تحولی اساسی در کل این علم به وجود آورد و علاقه به ایجاد علم جامعه و سیاست را افزایش داد. سن سیمون^۱ و اگوست کنت^۲ به عنوان پیشتازان مکتب اصالت اثبات بر آن بودند که می‌توان سیاست را به صورت علمی اثباتی درآورد که اعتبار احکام آن بر شواهد عینی قابل اثبات استوار باشد (همان، ص ۱۷-۱۸). این رویکرد تأثیرات روش‌شناختی‌ای داشت که یکی از آن تأکید بر بی‌طرفی اخلاقی در پژوهش اجتماعی است. از دیدگاه اثبات‌گرایی صادر کردن احکام ارزشی و ترسیم الگوهای اجتماعی معین، در شأن علم نیست (امزیان، ۱۳۸۹: ص ۵۶).

در حالی که علم سیاست در نخستین دوران شکل‌گیری خود، دانشی هنجاری بود (رک: منوچهری، ۱۳۹۰: ص ۱۴۴)، جامعه‌شناسی سیاسی جدید همراه با علم سیاست مدرن بر خلاف دانش سیاسی قدیم از آغاز به شیوه علوم پوزیتیویستی از اتخاذ مواضع نقادانه، ارزش‌گذارانه و تجویزی پرهیز کرد و بیشتر از طریق توصیف پدیده‌ها و طبقه‌بندی آنها و استقراء، در پی یافتن قواعد عام پدیده‌های اجتماعی برآمد.

بنیاد معرفت‌شناختی مکتب اصالت اثبات اعتقاد به وحدت علم بود و پدیده‌های اجتماعی را نیز همچون پدیده‌های طبیعی، خارجی، عینی و تجربی می‌دید. مکتب اصالت اثبات زمینه اصلی گسترش مکتب رفتاری به عنوان مکتب مسلط بر علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی را فراهم کرد. در مکتب اصالت رفتار نیز ابعاد مشهود و آشکار فرایندها و رفتار سیاسی مورد مطالعه قرار

1. Saint-Simon.

2. Auguste Comte.

می‌گیرند و در نتیجه مقولاتی مانند محیط ذهنی، ارزشی و معنوی نادیده گرفته می‌شوند. در سال ۱۸۸۰ میلادی با تأسیس مدرسه علوم سیاسی در دانشگاه کلمبیا به وسیله جان برگس^۱ نگرش پوزیتیویستی در جامعه‌شناسی سیاسی در آمریکا رونق گرفت. آرتور بنتلی^۲ از نخستین جامعه‌شناسان سیاسی آمریکا در سال ۱۹۰۸ با نفی روش‌های تجویزی، فلسفی و ارزش‌گذارانه و تأکید بر وحدت موضوع علوم، علم سیاست و جامعه را به عنوان مطالعه رفتار گروهی تعریف کرد.

گرایش اثباتی در مکتب شیکاگو که در دهه ۱۹۲۰ پدید آمد به اوج خود رسید و دنباله‌گرایش پوزیتیویستی در علم سیاست و جامعه‌شناسی در غرب به شکل گرایش به فونکسیونالیسم^۳ در نظریات پارسونز^۴ و پیروان او ظاهر شد.

نگرش‌های اصالت کارکردی، سیستمی و سبیرنتیکی^۵ نیز در مجموع دارای گرایش اثباتی و محافظه‌کارانه بوده‌اند و حتی بیش از گرایش‌های پوزیتیویستی اولیه موضوع مطالعه خود را از محیط ارزشی تجزیه کرده‌اند (رک: بشیریه، ۱۳۷۸: ص ۲۳-۲۴).

جامعه‌شناسی سیاسی در حال حاضر علمی است که به علل و نتایج اجتماعی هرگونه توزیع قدرت معین در درون و بین جوامع و تضادهای اجتماعی و سیاسی که موجب تغییراتی در تخصیص قدرت می‌گردد، پرداخته و شامل برخی مجاری تحقیق است:

۱. رفتار رأی‌دهندگان

۲. ساختار قدرت اقتصادی و تصمیم‌گیری سیاسی

۳. ایدئولوژی‌های جنبش‌های سیاسی و گروه‌های ذینفع

-
1. John Burgess.
 2. Arthur Fisher Bentley.
 3. Functionalism.
 4. Talcott Parsons.
 5. Cybernetic.

۴. احزاب سیاسی، انجمن‌های داوطلبانه، مسأله الیگارش^۱ و هم‌پیوندی روانشناختی رفتار سیاسی

۵. حکومت و مسأله دیوان‌سالاری (افرت، ۱۳۸۹: ص ۱۴).

جامعه‌شناسی سیاسی را می‌توان به دو نوع کلاسیک و جدید تقسیم کرد، در نوع جدید تمرکز صرفاً بر حوزه داخلی کشورها نیست، بلکه ارتباط تنگاتنگی بین سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی است (سردارنیا، ۱۳۹۰: ص ۱۴-۱۵). جامعه‌شناسی سیاسی موجود مثل هر علم دیگر براساس یک مجموعه اصول موضوعه و مبادی خاص همچون مبادی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و غایت‌شناختی، شکل گرفته است (رک: پارسانیا، ۱۳۸۸: ص ۳۹). این مبادی منجر به حاصل شدن مسائل و نظریاتی می‌شوند که لزوماً با مسائل و نظریات علمی که دارای مبادی متفاوتی است، یکسان نیست. به عنوان مثال وقتی در مبادی معرفت‌شناختی، نقل دینی به عنوان یکی از منابع معرفت‌شناختی مورد شناسایی قرار نگرفت، تحقیق در آیات و روایات برای کشف مباحث توصیفی و تجویزی مرتبط با جامعه‌شناسی سیاسی، موجه نخواهد بود.

جایگاه تجویز در جامعه‌شناسی سیاسی با نگاهی پیشینی و تحلیلی

همانگونه که گذشت، بررسی جامعه‌شناسی سیاسی با نگاهی پسینی و تاریخی نشان می‌دهد که وجوه تجویزی، در تعاریف و مسائل این رشته جایگاهی مشخص نداشته و مورد انکار قرار گرفته است. حال باید دید رویکرد تجویزی در جامعه‌شناسی سیاسی با نگاهی پیشینی و تحلیلی چه جایگاهی دارد.

تعریف جامعه‌شناسی سیاسی نشان می‌دهد، حذف رویکرد تجویزی از این علم موجه نیست و نقدهایی که بر رویکرد تجویزی وارد می‌شود نیز صحیح نیست.

علوم را می‌توان با معیارهای مختلفی دسته‌بندی کرد که مهمترین آنها شامل:

1. Oligarchy.

۱. اسلوب و روش تحقیق

۲. هدف و غایت

۳. موضوع.

براساس ملاک سوم، تعدادی از موضوعات مسائل، در یک عنوان جامع مندرج شده و آن عنوان جامع محور قرار می‌گیرد و همه مسائل مربوط به آن زیر چتر یک علم، گردآوری می‌شود، چنانکه بدن انسان موضوع علم پزشکی قرار می‌گیرد (رک: مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۷۶-۷۷؛ رک: مصباح یزدی، ۱۳۹۳a: ص ۷۷-۷۹).

در پذیرش یک علم به عنوان یک منظومه معرفتی آنچه در درجه نخست اهمیت قرار دارد، مطمح نظر قرار گرفتن یک موضوع است و روش و هدف در مراتب بعد قرار می‌گیرند و با توجه به ابعاد موضوع و رعایت مناسبت با آن تعیین می‌یابند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۲۳).

بنابراین، چنانچه معیار تقسیم‌بندی علم از طریق موضوع بود، روش‌های گوناگون، باعث تغییر علم نمی‌شوند. جامعه‌شناسی سیاسی نیز با توجه به تعریف آن که بستر اجتماعی قدرت است، به وضوح براساس موضوع تعریف شده و بنابراین روش‌های مختلف باعث تفکیک این علم به علوم مختلف نمی‌شوند. در حقیقت آنچه منجر به حذف وجوه تجویزی از جامعه‌شناسی سیاسی شده است، مبانی پوزیتیویستی جامعه‌شناسان کلاسیک همچون آگوست کنت بوده است، نه ماهیت علم یا دیسپلین^۱ جامعه‌شناسی سیاسی.

پیشگامان نخست جامعه‌شناسی از همان گام‌های نخست، پژوهش اجتماعی را از حوزه ارزش‌ها جدا ساختند. به عبارت دیگر، تفکیک میان گزاره‌های ناظر به ارزش یا هنجاری و گزاره‌های ناظر به واقع یا توصیفی از تفکیک‌های مبنایی در جامعه‌شناسی است.

ارزش‌ها از دید جامعه‌شناسان مهمترین مانع بر سر راه پیشرفت پژوهش‌های علمی بودند. این اندیشمندان معتقد بودند التزام اخلاقی یا دیدگاه هنجارگرا از دید آنها بیانگر خواست‌های شخصی

1. Discipline.

انسان است و پژوهشگر، اگر خواهان خلوص و علمیت و عینیت است، باید از همه ارزش‌ها و افکاری که به آن‌ها اعتقاد دارد، فراتر رود (رک: امزبان، ۱۳۸۹، ص ۳۲۳).

اگوست کنت که خالق واژه جامعه‌شناسی است، تنها علوم توصیفی را علمی می‌دانسته و بر همین اساس جامعه‌شناسی را نیز علمی توصیفی تعریف کرده است. وی مراتب علوم را براساس سه ملاک زیر استخراج کرد:

۱. درجه پیچیدگی پدیده‌هایی که موضوع مطالعه هستند

۲. بیرونی بودن آنها نسبت به انسان

۳. زمانی که به مرحله اثباتی می‌رسند.

کنت معتقد بود در میان علوم بشری، ریاضیات کهن‌ترین علمی است که مراحل ابتدایی را پیموده و به مرحله تحقیقی^۱ رسیده است. هیئت و نجوم در سده شانزدهم، فیزیک در سده هفدهم و شیمی در سده هیجدهم وارد مرحله تحقیقی شده و زیست‌شناسی هم در عصر کنت وارد این مرحله شده بود. نوبت آخر به جامعه‌شناسی اختصاص داشت که باید علمی تحقیقی می‌شد (توسلی، ۱۳۹۱: ص ۴۲).

بنابراین، از آنجایی که علت حذف وجوه تجویزی از جامعه‌شناسی سیاسی، مبانی پوزیتیویستی است، با زیر سوال رفتن این مبانی، جامعه‌شناسی سیاسی نیز باید دچار تغییر شود و این تغییر، نفی دیسپلین جامعه‌شناسی سیاسی نیست. همچنان‌که نقدهای اساسی مارکس^۲، وبر^۳ و دیگران بر جامعه‌شناسی پوزیتیویستی کنت، نفی جامعه‌شناسی به عنوان یک دیسپلین نبود. توجه به این مسئله که این مبنا اختصاص جامعه‌شناسی سیاسی به مباحث توصیفی براساس تقسیم‌گرایشات مختلف علوم سیاسی صورت گرفته و وجوه تجویزی در فلسفه سیاسی (و اخیراً فقه سیاسی)

1. The positive stage.

2. Karl Marx.

3. Max Weber.

تجمع شده است را نیز زیر سوال می‌برد.

نتیجه این نظر این است که میان رشته‌های مختلف علوم سیاسی تقسیم کار صورت گرفته است و مباحث هنجاری باید در فلسفه سیاسی مورد بررسی قرار گیرند و مسائل جامعه‌شناسی سیاسی منحصر در موضوعات توصیفی است. چرا که پس از تکوین دولت مدرن دو نوع برداشت درباره رابطه آن با جامعه پیدا شده است: یکی برداشت فلسفی که محتوای اصلی فلسفه سیاسی جدید را تشکیل می‌دهد و دیگر برداشت غیرفلسفی یا علمی و جامعه‌شناختی که زمینه اصلی تکوین جامعه‌شناسی سیاسی جدید به شمار می‌رود. فلسفه سیاسی در زمینه رابطه میان دولت و جامعه، دیدگاهی تجویزی داشته، نه تحلیلی، و از موضوعاتی چون حدود مطلوب قدرت دولت و حقوق افراد در جامعه، ضرورت دفاع از عرصه زندگی خصوصی، تلقی دولت به عنوان قدرت عمومی، حدود مطلوب دخالت دولت در علایق جامعه و جز آن سخن گفته است. بنابراین، نخستین اندیشه‌ها در زمینه رابطه دولت و جامعه پس از تکوین ساخت دولت مدرن به صورتی فلسفی، تجویزی یا نرماتیو^۱ مطرح شد. در مقابل جامعه‌شناسی سیاسی رابطه میان دولت و جامعه را از دیدگاهی تحلیلی می‌نگرد (رک: بشیریه، ۱۳۷۸: ص ۱۹).

بنابراین نظر، دیسپلین جامعه‌شناسی سیاسی به بررسی و فهم روابط جامعه و قدرت می‌پردازد، نه بیان اینکه این قدرت چگونه باید باشد. برخلاف فلسفه سیاسی که به بیان تجویز و شایستگی و بایستگی مسائل در حیطه سیاست از جمله بستر اجتماعی قدرت می‌پردازد.

این نظر دارای دو اشکال اساسی است و بنابراین، نمی‌توان آن را پذیرفت:

۱. انحصار جامعه‌شناسی سیاسی در موضوعات توصیفی، براساس مبانی پوزیتیویستی صورت گرفته، نه براساس تقسیم موضوعات میان گرایش‌های مختلف علوم سیاسی.

۲. جامعه‌شناسان خود به این تقسیم‌بندی پایبند نمانده‌اند.

نقد دیگر به تقسیم‌بندی میان وجوه تجویزی و هنجاری این است که این رویکرد برخلاف

مشى عملی جامعه‌شناسان، حتی جامعه‌شناسان پوزیتیویست است، چراکه جامعه‌شناسان علی‌رغم مباحث نظری، در عمل رویکردی هنجاری داشته‌اند.

یکی از نمودهای این مسئله در تأکیدی است که این جامعه‌شناسان بر برتری غرب داشته‌اند. به عنوان مثال ماکس وبر که یکی از بارزترین افرادی بود که دعوت به ضرورت بی‌طرفی اخلاقی و دوری از نگرش هنجارین داشت، بر یگانه بودن تمدن غرب و شیوه فرهنگی غرب تأکید دارد. وبر با تلاش بسیار به جهان غرب پرداخت و به آن اصالت داد، تا جایی که به گفته ژولین فروند^۱: وبر با چنان کنجکاوی و تعلق خاطر به مطالعه ویژگی‌های غربی می‌پردازد که این احساس را القاء می‌کند که مطالعات دیگر او درباره هندویسم، چین، دنیای اسلامی و فرهنگ‌های دیگر، تنها به منظور اثبات و تأیید اصالت فرهنگ و تمدن غربی صورت گرفته است (فروند، ۱۳۸۳: ص ۱۳۷).

جامعه‌شناسی‌های گوناگون قرن نوزده، علی‌رغم اظهار وفاداری به روح علمی و مبالغه در امکان به کار بستن شیوه‌های معمول روش علمی (مشاهده، تجربه، استقرای منتهی به وضع قوانین، اندازه‌گیری کمی، مقایسه)، در مطالعه جامعه، بیشتر جنبه عقیدتی داشته‌اند تا حقیقتاً علمی (همان، ص ۸).

دورکیم^۲ نیز که با نگارش کتاب قواعد روش جامعه‌شناسی سنگ بنای جامعه‌شناسی را چونان یک علم اثباتی، مستقل و فارغ از هر فرض مابعدالطبیعی و غایت‌شناختی، پایه‌گذاری کرد، در عمل به تفکیکی که میان حکم واقعی و حکم ارزشی قائل شده بود، وفادار نماند. دورکیم امیدوار بود که جامعه‌شناسی بتواند ساخت‌های اجتماعی استوارتری بسازد تا جانشین ساخت‌هایی بشوند که در پی سقوط سازمان امپراتوری در ۱۸۷۰، فروپاشیده بود (همان، ص ۹-۱۱).

اگر به گذشته بازگردیم می‌بینیم که جامعه‌شناسی در غرب از همان آغاز و همراه با کنت اهداف مشخصی داشت که همانا تحقق بخشیدن به اصلاحات اجتماعی بود که توانایی پایان دادن به آشفتگی‌های اجتماعی جامعه فرانسه را که پس از انقلاب به آن دچار بود، داشته باشد. این

1. Julien Freund.

2. Émile Durkheim.

نگرش اصلاح‌گرایانه تنها از سنت‌های پیشگامان نخست نبود، بلکه در نسل‌های بعدی نیز تداوم یافت. این اندیشمندان از تأکید بر این نکته بازمی‌ایستند که یکی از وظایفی که جامعه‌شناسی باید به آن بپردازد ارزیابی نهادها و آیین‌ها و عادات و ایدئولوژی‌های موجود و مشکلاتی است که بر سر راه بهبود و کفایت‌بخشی هرچه بیشتر به آنها وجود دارد. روشن است که هر نگرش اصلاح‌گرانه به جامعه و هرگونه کوششی در راه تغییر وضع موجود به سود الگوی اجتماعی برتر و بهتر، ناچار باید تصویر و ایده‌ای معین داشته باشد و از معیارهایی مشخص ناشی گردد و در پرتو هنجارهایی انجام گیرد که بیانگر اعتقادات پژوهشگر جامعه‌شناسی و پاسخگوی اهدافی باشد که در پی آنها است (رک: امزبان، ۱۳۸۹: ص ۳۲۸-۳۲۹).

به عنوان مثال دیدگاه اصالت کارکرد که در جامعه‌شناسی اروپا و آمریکا نقش مسلطی دارد و بر همبستگی تمام اجزاء نظام اجتماعی تأکید می‌ورزد، در واقع یک نگرش انتزاعی، غیرتاریخی و تجویزگرایانه است و توصیف و تبیین‌کننده واقعیت‌ها نیست. نظریه کثرت‌گرایی نیز دارای دو بعد توصیفی و تجویزی است (ازغندی، ۱۳۸۹: ص ۴).

همچنین تعهد به دگرگونی اجتماعی به خاطر عدالت، خصیصه متمایز نظریه اجتماعی انتقادی است. تعهدی در جامعه‌شناسی که توسط فمینیسم، مارکسیسم، نومارکسیسم و نظریه‌های اجتماعی بسط یافته توسط اقلیت‌های نژادی و قومی و در جوامع پسا استعمالی مشترک است (ریتزر، ۱۳۸۹: ص ۳۳۱). ناکامی حتی اندیشمندان پوزیتیویست در حذف رویکرد هنجاری، نشان‌دهنده ضرورت توجه به این رویکرد و لزوم پذیرش آن است تا حداقل روش‌شناسی آن تبیین شده و ساحت علم کمتر دچار تجویزهای سلیقه‌ای و غیرعلمی شود. شاید با توجه به این انتقادات است که این مسئله که علوم انسانی علمی ارزشی هستند که ایده‌ها و هنجارهای انسان را بازمی‌تابانند، امروزه مورد قبول بسیاری از جامعه‌شناسان اثبات‌گرا قرار گرفته است. دلیل ایشان نیز این بوده که جامعه‌شناسی رها از ارزش‌ها وجود نداشته و نمی‌تواند وجود داشته باشد (امزبان، ۱۳۸۹: ص ۳۳۱).

الکس اینکلس^۱ می‌نویسد:

1. Alex Inkeles.

«با اینکه بسیاری از جامعه‌شناسان معاصر معتقدند که جامعه‌شناسی باید به کلی عاری از قضاوت ارزشی و یا از لحاظ سیاسی کاملاً بی‌طرف باشد، اما عده زیادی از جامعه‌شناسان بزرگ دیگر این نظر را رد می‌کنند، چنانکه رابرت لیند^۱ جدا از توجه جامعه‌شناسی به ارزش‌ها دفاع کرده و خاطرنشان می‌سازد که علوم اجتماعی همواره به منزله وسایلی برای رفع ناراحتی‌ها و الهام‌های فرهنگی به شمار رفته است» (اینکلس، ۱۳۵۳: ص ۱۵۳).

با توجه به این نقدها مشخص می‌شود چنانچه وجود وجوه تجویزی در علم را پذیرفته باشیم، حذف وجوه تجویزی از جامعه‌شناسی سیاسی توجیهی نخواهد داشت. به نظر می‌رسد در رابطه با علت تقسیم مباحث توصیفی و تجویزی میان فلسفه سیاسی و دیگر رشته‌های تجربی، چالش اثبات‌گرایی این بود که تنها منبع معتبر را تجربه می‌دانست و حس هم‌مُدِرک جزئیات و مصادیق است و توان فهم گزاره‌های ارزشی را ندارد. بنابراین، چنانچه می‌خواستند عناصر هنجاری را وارد علم کنند، بایستی از مبانی معرفت‌شناختی خود دست می‌کشیدند. رویکردهای هنجاری پس از احیاء نیز از طریق کسانی دنبال شد که همچنان معرفت را منحصر در معرفت بشری می‌دانستند و اعتقادی به اعتبار نقل دینی نداشتند. بنابراین، بحث‌های هنجاری را با رویکردی فلسفی و با کمک عقل عملی و در حوزه‌هایی همچون فلسفه سیاسی پی می‌گرفتند که طبیعتاً به جز در کلیاتی، اختلاف آراء در آن بسیار زیاد است. آن چنانکه پس از دو هزار سال در تعریف عدالت و حدود و رابطه آن با امنیت و آزادی، به نتیجه قابل اتکایی دست پیدا نکرده‌اند.

این درحالی است که با توجه به اینکه جامعه‌شناسان سیاسی مسلمان طبق مبانی معرفت‌شناختی اسلامی قائل به عصمت شارع و عینیت وحی‌اند، وجود عناصر هنجاری در علم موجه بوده و با بی‌طرفی علمی منافاتی ندارد. همچنین با توجه به اینکه منابع معرفتی در معرفت‌شناسی اسلامی منحصر در مباحث عقلی نیست نیازی به منحصر کردن این مباحث در رشته‌های عقل‌محور

1. Robert Staughton Lynd.

همچون فلسفه سیاسی نیست. بلکه می‌توان در جامعه‌شناسی سیاسی به روابط میان جامعه و قدرت در هر دو حوزه توصیف و تجویز پرداخت.

همچنین با توجه به این مسئله می‌توان دسته‌بندی جدیدی از گرایش‌های رشته علوم سیاسی ارائه کرد و به جای اینکه برخی گرایش‌ها همچون روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی سیاسی براساس ترکیب روش، موضوع و برخی دیگر همچون فلسفه و فقه سیاسی براساس روش باشد، تمامی گرایش‌ها را براساس موضوع دسته‌بندی کرد. این امر علاوه بر کمک به تخصصی‌تر شدن رشته‌های علوم سیاسی، در گرایش‌های همچون فقه سیاسی باعث پیشرفت می‌شود. چراکه موضوعات جدید در علوم سیاسی عمدتاً از موضوعات غیر منصوص هستند، یعنی ذکری از آنها در ادله نقلی نیامده است، بنابراین نمی‌توان آنها را وضع شده از جانب شرع یا دارای عنصر تعبد شرعی دانست. در نتیجه تشخیص‌شان نیز از طریق اسناد و مدارک نقلی نخواهد بود. در عین حال عرف نیز مرجع تشخیص اینگونه موضوعات نمی‌باشد، چراکه همان‌گونه که امام خمینی بیان می‌کند، رجوع به عرف در تشخیص موضوع و عنوان در جایی صحیح است که در دلیل لفظی یا معقد اجماع، اخذ شده باشد (رک: خمینی، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۵۵۹). بنابراین، شناخت اینگونه موضوعات نیازمند تخصص در علمی است که دخیل در موضوع‌شناسی‌اند (رک: فرحناک، ۱۳۹۰: ص ۸۳؛ نوایی، ۱۳۸۱: ص ۱۲۲).

از آنجایی که موضوع ظرف تحقق حکم است، چنانچه فقیه موضوع را نشناسد، تنها به صورت قضیه شرطیه و با تعبیر «اگر موضوع اینگونه باشد، آنگاه...» می‌تواند حکم را بیان کند که باعث سردرگمی مخاطب است. اما چنانچه فقیه در موضوعاتی که به دنبال استنباط آن است، متخصص باشد، می‌تواند موضوع را بدون ابهام بیان کرده و حکم را به صورت قضیه حقیقیه بیان کند و از سردرگمی مکلفان بکاهد (رک: ظهیری‌نژاد، ۱۳۹۵: ص ۲۶)، و تخصص نیازمند فراگیری موضوعات علوم سیاسی است. در حالی که چنانچه فقه سیاسی به صورت رشته‌ای عام و شامل همه حوزه‌های علم سیاست مورد بررسی قرار گیرد، از تخصص‌گرایی در شناخت موضوعات در حیطه علوم سیاسی کاسته خواهد شد و فقیه مستنبط در حوزه علوم سیاسی، توان کافی در فهم

موضوعات گرایش‌های گوناگون علوم سیاسی را نخواهد داشت.

سنخ‌های گزاره‌های تجویزی در جامعه‌شناسی سیاسی

در ادامه، پس از اثبات لزوم در نظر گرفتن وجوه تجویزی در جامعه‌شناسی سیاسی، به بررسی سنخ‌های مختلف گزاره‌های تجویزی در جامعه‌شناسی سیاسی می‌پردازیم.

به سه سنخ مختلف برای گزاره‌های تجویزی در جامعه‌شناسی سیاسی می‌توان اشاره کرد:

۱. گزاره‌های کاربردی

۲. گزاره‌های اخلاقی

۳. گزاره‌های فقهی.

همه این گزاره‌ها به جای «هست‌ها» به «بایدها» می‌پردازند، اما برای فهم تفاوت این گزاره‌ها از یکدیگر، می‌بایست به تبیین مفهوم «باید» پردازیم.

مفهوم «باید» و «نباید»

واژه‌های «باید» و «نباید» دو گونه کاربرد دارند. گاهی در مورد امر و نهی به کار رفته و نقش معانی حرفی را ایفا می‌کنند که در این صورت معنای مستقلی ندارند، بلکه در واقع همراه با فعل، جایگزین هیئت و صیغه امر و نهی می‌شوند. چنانکه عبارت «باید بگویی» جانشین «بگویی» می‌شود. گاهی نیز دارای مفهومی مستقل بوده و به معنای واجب، ضروری و لازم به کار می‌روند.

«باید» و «نباید» در کاربرد اول حالت انشایی و اعتباری دارد، اما یک اعتبار تنها در صورتی می‌تواند موجه و معقول باشد که پشتوانه‌ای از واقعیت و ریشه‌ای در حقیقت داشته و براساس ملاک‌ها و معیارهای حقیقی و موجه صورت گیرد.

در کاربرد دوم، واژه «باید» مبین «ضرورت بالقیاس» بین سبب و مسبب است و نشان‌دهنده آن است که تا کار مخصوصی تحقق نیابد، نتیجه آن تحقق نخواهد یافت، یعنی بیانگر ضرورت انجام یا ترک کار خاصی در مقایسه با هدف معینی (رک: مصباح یزدی، ۱۳۹۳ب: ص ۷۴-۷۶).

بنابراین، هیچ کدام از دو کاربرد «باید» و «نباید» اعتباری محض نبوده و ریشه در واقعیت دارند. واژه «باید» و نیز واژه‌های جانشین آن مانند واجب و لازم، گاهی در قضایایی به کار می‌رود که جنبه ارزشی ندارند. چنانکه پزشک به بیمار می‌گوید: باید از این دارو استفاده کنید تا بهبود یابید. مفاد چنین عباراتی جز بیان تأثیر و تأثر و رابطه بین استعمال دارو و حصول بهبودی نیست (رک: مصباح، ۱۳۸۶، ص ۲۹).

این گزاره‌ها را به صورت انشائی نیز می‌توان بیان کرد. این سنخ گزاره‌ها که به ثمرات عملی نظریه‌ها در جامعه‌شناسی سیاسی می‌پردازند، گزاره‌های کاربردی جامعه‌شناسی سیاسی را شکل می‌دهند. در این زمینه جامعه‌شناسان سعی دارند، با استفاده از معرفت و شناخت علمی حاصل از جامعه‌شناسی نظری، راه حل‌های عملی، در جهت حل مسائل و مشکلات اجتماعی ارائه دهند و روز به روز بر اهمیت این رویکرد افزوده می‌گردد و در فعالیت‌های عملی مانند: اصلاح اجتماعی، انقلاب اجتماعی، مهندسی اجتماعی، برنامه‌ریزی اجتماعی و غیره استفاده می‌شود (قرائی مقدم، ۱۳۹۲: ص ۲۱-۲۲).

اما گاهی واژه «باید» و «نباید» ناظر به ارزش و مطلوبیت کاری برای فرد یا جامعه است. چنین عباراتی مستقیماً دلالت بر مطلوبیت ندارد، بلکه ارزش و مطلوبیت کار با دلالت التزامی فهمیده می‌شود و مفاد اصلی آنها همان بیان رابطه علیتی است که بین کار و هدف ارزشی وجود دارد. مثلاً هنگامی که یک مربی اخلاق می‌گوید: «امانت را باید به صاحبش رد کرد»، هرچند نامی از هدف این کار نمی‌برد، ولی در حقیقت می‌خواهد رابطه این کار را با هدف اخلاق مانند کمال‌نهایی انسان یا سعادت ابدی بیان کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۲۰۴-۲۰۵).

تفاوت مسائل و قضایای علوم ارزشی با مسائل و قضایای کاربردی در قیود خاصی است که در هر یک از آنها لحاظ می‌شود، و نه در معنا و حقیقت مفهوم «باید» و «نباید». در سنخ اول غیر از همان ضرورت بالقیاس فلسفی چیز دیگری لحاظ نمی‌شود و قید خاصی مورد توجه قرار نمی‌گیرد، اما مفهوم «باید» در سنخ دوم مقید به ضرورتی است که بین فعل اختیاری و نتیجه آن لحاظ می‌شود (رک: مصباح یزدی، ۱۳۹۳b: ص ۷۹).

سنخ‌های گزاره‌های ارزشی

در میان گزاره‌های ارزشی می‌توان دو سنخ را تشخیص داد: گزاره‌های اخلاقی و گزاره‌های فقهی.

الف: گزاره‌های اخلاقی

موضوع اخلاق عبارت است از صفات و خوب و بد از آن جهت که مرتبط با افعال اختیاری انسان بوده، برای او قابل اکتساب یا اجتناب‌اند (رک: همان، ص ۲۵). اخلاق نظری با فقه، موضوعاً و معمولاً دو علم متمایزاند. اخلاق درباره صفات درونی انسان مانند شجاعت، بخل و حسد سخن می‌گوید، در حالی که بحث فقه درباره افعال بیرونی انسان مانند نماز، زکات و جهاد است. همچنین معمول در اخلاق، حَسَنٌ یا قَبِيحٌ بوده، در حالی که معمول در فقه یک حکم تکلیفی یا وضعی است. اما برخلاف اخلاق نظری، در مقایسه فقه با اخلاق عملی، گاهی موضوع هر دوی آنها یکی است، اما معمول آنها قطعاً فرق دارد (رک: سبحانی، ۱۳۹۱). باید توجه کرد اخلاقی بودن یک گزاره اخلاقی منافاتی با این ندارد که حکم فقهی هم داشته باشد. به عنوان مثال شکنجه هم از دیدگاه اخلاقی ناصحیح شمرده شده و هم از نظر فقهی در دیدگاه بسیاری از فقها حرام است (رک: ابراهیمی، ۱۳۸۹).

ب: گزاره‌های فقهی

با توجه به اینکه تعریف جامعه‌شناسی سیاسی، تعریف موضوع و رابطه جامعه و قدرت یا بررسی بستر اجتماعی قدرت است، در این زمینه تکالیف شرعی نیز وجود دارند. بنابراین، یکی از سنخ‌هایی که می‌توان آن را در حیطه جامعه‌شناسی سیاسی تشخیص داد، مباحث فقهی است. موضوع فقه احکام شرعی اعم از وضعی و تکلیفی از آن جهت است که از عوارض افعال مکلفین است (رک: حلی، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ص ۷؛ حلی، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۳۲).

نتیجه‌گیری

چنانچه با نگاهی تحلیلی و رویکردی پیشینی به جامعه‌شناسی سیاسی بنگریم، لازم است وجوه

تجویزی نیز در کنار وجوه توصیفی در جامعه‌شناسی سیاسی مورد بررسی قرار گیرند و حذف رویکرد هنجاری از جامعه‌شناسی سیاسی موجود، با توجه به مبانی پوزیتیویستی تحقق یافته، نه اینکه از نظر مبنایی، وجوه تجویزی، خارج از موضوعات مرتبط با جامعه‌شناسی سیاسی باشند، چراکه همانگونه که تعریف جامعه‌شناسی سیاسی نیز نشان می‌دهد، مبنای تمایز این علم، براساس موضوع است، و نه روش. بنابراین، روش‌های مختلف باعث تغییر ماهیت این رشته نمی‌شود.

با بررسی گزاره‌های تجویزی در جامعه‌شناسی سیاسی می‌توان سه سنخ از گزاره‌های تجویزی را در جامعه‌شناسی سیاسی تشخیص داد: گزاره‌های کاربردی که از گزاره‌های مبتنی بر ضرورت بالقیاس هستند و گزاره‌های اخلاقی و فقهی که از گزاره‌های ارزشی به حساب می‌آیند. بازشناسی جایگاه وجوه تجویزی در جامعه‌شناسی سیاسی باعث می‌شود نقل به عنوان مهمترین روش در جامعه‌شناسی سیاسی با رویکردی اسلامی، جایگاه خود را بیابد. از طرفی این موضوع نقضی مهم در تقسیم‌بندی گرایش‌های علوم سیاسی را برطرف کرده و با توجه به برجسته کردن اهمیت موضوع‌شناسی، زمینه را برای پیشرفت فقه سیاسی فراهم می‌کند.

منابع

۱. ابراهیمی، محمد (۱۳۸۹). ممنوعیت شکنجه در شریعت اسلام (فقه). قابل دسترس در:
<http://pajoohe.net/۲۵۵۱۳/index.php?Page=definition&UID=۳۹۲۰۲>
۲. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۹). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران. تهران: نشر قومس، چاپ دوم.
۳. اسپریگنز، توماس (۱۳۷۰). فهم نظریه‌های سیاسی. فرهنگ رجایی. تهران: انتشارات آگاه.
۴. افرت، اندرو (۱۳۸۹). نگرش‌ها در جامعه‌شناسی سیاسی. سید رحیم ابوالحسنی. تهران: نشر میزان، چاپ دوم.
۵. امزبان، محمد (۱۳۸۹). روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات‌گرایی تا هنجارگرایی. عبدالقادر سواری. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ دوم.
۶. ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱). فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول.
۷. اینکلس، الکس (۱۳۵۳). جامعه‌شناسی چیست؟. مشفق همدانی. تهران: کتاب‌های سیمرغ، چاپ اول.
۸. بشیریه، حسین (۱۳۷۸). جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی). تهران: نشر نی، چاپ پنجم.
۹. پارسانیا، حمید (۱۳۸۸). روش‌شناسی علوم انسانی با رویکرد اسلامی. پژوهش، سال اول، شماره دوم: ص ۵۳-۳۹.
۱۰. توسلی، غلام‌عباس (۱۳۹۱). نظریه‌های جامعه‌شناسی. تهران: انتشارات سمت، چاپ هجدهم.
۱۱. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲ق). منتهی‌المطلب فی تحقیق المذهب. مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
۱۲. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۰ق). تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامیه. قم: مؤسسه امام صادق(ع).
۱۳. خمینی، سید روح‌الله (۱۴۲۱ق). کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۴. ریتزر، جرج (۱۳۸۹). مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن. شهناز مسمی‌پرست. تهران: نشر ثالث.

۱۵. سبحانی، جعفر (۱۳۹۱). رابطه اخلاق با علم فقه. قابل دسترس در:
http://imamsadeq.com/fa/index/articleview?aId=4438#_ftnref193
۱۶. سردارنیا، خلیل الله (۱۳۹۰). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی جدید. تهران: نشر میزان.
۱۷. ظهیری‌نژاد، عباس (۱۳۹۵). موضوع‌شناسی دانشی نو. موضوع‌شناسی فقهی، شماره اول: ص ۲۳-۵۱.
۱۸. فرحناک، علیرضا (۱۳۹۰). موضوع‌شناسی در فقه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۹. فروند، ژولین (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی ماکس ویر. عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: انتشارات توتیا.
۲۰. قرائی مقدم، امان الله (۱۳۹۲). مبانی جامعه‌شناسی. تهران: انتشارات ابجد، چاپ دهم.
۲۱. مارش، دیوید؛ استوکر، جری (۱۳۸۸). روش و نظریه در علوم سیاسی. امیرمحمد حاجی یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ پنجم.
۲۲. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳). آموزش فلسفه. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، چاپ ششم.
۲۳. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲). سخنرانی آیت الله محمدتقی مصباح یزدی. در: بومی‌سازی جامعه‌شناسی (مجموعه مقالات). معاونت پژوهش موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۴. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳a). رابطه علم و دین. تحقیق و نگارش علی مصباح. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم.
۲۵. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳b). فلسفه اخلاق. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم.
۲۶. مصباح، مجتبی (۱۳۸۶). فلسفه اخلاق. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ چهاردهم.
۲۷. منوچهری، عباس (۱۳۹۰). رهیافت و روش در علوم سیاسی. تهران: انتشارات سمت، چاپ سوم.
۲۸. نبوی، لطف‌الله (۱۳۹۰). مطالعه فلسفه علم با دو رویکرد پیشینی و پسینی. اطلاعات حکمت و معرفت، سال ششم، شماره ۳: ص ۹-۴.
۲۹. نوایی، علی‌اکبر (۱۳۸۱). موضوع‌شناسی فقهی و رابطه آن با علوم. اندیشه حوزه، دوره هفتم، شماره ششم.